

پیام به گردهمایی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران



هماهنگی ایرانیان جمهوری خواه و لائیک در اروپا

دوستان!

برگزاری یازدهمین نشست همگانی را به شما تبریک می
گوییم. این نشست، نشانه‌ای از پایداری شما به
آرمان‌های جمهوری خواهان و پویندگان راه آزادی و
لائیسیته برای آینده ایران است.

امیدواریم که به کمک یکدیگر و با تلاش‌های مشترک
بتوانیم گام‌هایی در شکستن سد راه همبستگی
نیروهای آزادی خواه، مستقل، دموکرات و لائیک
برداریم تا بدین ترتیب، مردم ایران بتوانند در
فردای آزادی، یک حکومت مردم سالار و قانونمندی را
برپا کنند.

ما بر این باوریم که با همفکری و همکاری همه
نیروها و نهادهای جمهوری خواهی، امکان تشکیل جبهه
واحد جمهوری خواهان در راستای سرنوشتی رژیم دینی و
دیکتاتوری کنونی، فراهم خواهد شد.

تنها یکپارچگی نیروهای جمهوری خواه، دموکرات و

لائیک می‌توانید ایران را از نابودی نجات دهد و مردم رنج کشیده آن را به صلح، پیشرفت و سعادت برسانند.

هماهنگی ایرانیان جمهوری‌خواه و لائیک در اروپا، برای گذار از نظام ضد انسانی و ضد ملی جمهوری اسلامی، همیشه آماده هم‌فکری و همکاری با کنشگران و نهادهای جمهوری‌خواه و لائیک بوده و هست.

هماهنگی ایرانیان جمهوری‌خواه و لائیک در اروپا

۲۸ ماه مه ۲۰۲۲ برابر با ۷ خرداد ۱۴۰۱

بحران وجودی در رمان



Lukas Bärfuss

معرفی و بررسی رمان «صد روز» نوشته‌ی لوکاس بـِـرِفوس

مهران زنگنه



گفته می‌شود: برفوس ادام‌ی دوررنمات و ماکس فریش است. این دو معروف به «وجدان» انتقادی سوئیس بوده‌اند. به نظر می‌رسد آنچه برفوس را از دو سلفش متمایز می‌کند، حداقل حوزه‌ای است که او بدان پا نهاده است. او در داستان «صد روز» به نقد یک وجه از «حیات» سوئیس و سوئیسی‌ها اما در جهان می‌پردازد. شاید بتوان از او در قالب این رمان به عنوان «وجدان سوئیس» در پهنه‌ی جهان یاد کرد. برفوس نسبتاً «جوان» است و باید منتظر آثار دیگرش ماند و دید تا چه حد در نقد هنری-اجتماعی جهان پیگیر می‌ماند.

«قتل عام» در روآندا بستر داستان «صد روز» را تشکیل می‌دهد. نویسنده اما می‌خواهد در خلال آن به مسائل حادی بپردازد که انسان معاصر در سطوح فردی و اجتماعی با آنان مواجه است. به اعتبار بستر، داستان خشونت زده است، اما کمتر تصویری از خشونت انسان‌ها به طور مستقیم داده می‌شود. بستر داستان اما منفعل نیست. رخداد در کنار نقش منفعلش به عنوان بستر داستان، فاعل قدر قدرت به طور ضمنی همه جا حاضر نیز هست و در شکل دادن به شخصیت‌ها و روند انکشاف آنان و در شکلگیری لایه‌های داستان شرکت فعال دارد. تصریح این نقش و نحوه‌ی تشخیص این علت کلی را نویسنده به خواننده واگذار کرده است. این رخداد «مادر» تحولاتی است که روابط فردی-داستانی به خود می‌بینند و به این اعتبار مادر داستان است. از این زاویه به «جای اول کلمه بود»، می‌توان گفت در چارچوب داستان «اول قتل عام بود». تمام شخصیت‌های داستانی پیش از این رخداد از نوع شخصیت‌های خوب و بد اما ظاهراً متعارفند که هر انسانی در زندگی روزمره می‌تواند با آنان مواجه بشود. فاجعه که همواره آنجا «بوده» است وقتی قابل روئیت شد و به این معنا «شروع» شد، آنچه در زیر پوست جامعه جریان دارد، به سطح می‌آید، و با آن زیر پوست انسان‌های متعارف نیز قابل روئیت می‌شود. با این همه رمان را نمی‌توان تصویر «قتل عام» تلقی کرد. هیچ رمانی نمی‌تواند «قتل عام» را برتتاباند، همان‌طور که هیچ رمانی تا کنون نتوانسته است «هولوکاست» را برتتاباند و منبَعِد نیز نخواهد توانست. در رمان به عنوان یک شکل هنری-ادبی امکان آن نیست. رمان به طور کلی اگر چه موضوع ندارد، اما همواره به یک موضوع «واقعی» خاص در سطح ساخت‌های خرد، در «جهان زندگی» می‌پردازد و در آن پراکسیس افراد

خاص، نحوه‌ی زندگی آنان موضوع می‌شود. اگر چه در هر پراکسیسی ممکن است تشخیص امر عام به عنوان علت نیز قابل روئیت بشود و امر عام بدل به یکی از عوامل تعیین کننده در پراکسیس افراد بشود، اما «خاص» در داستان اصل است. می‌توان گفت اگر چه تمام اشارات می‌توانند اشاره به امر عام یا واقعه‌ی عمومی باشند، اما خود آن در تمامیتش نیستند. تعمیم اشارات بر عهده منقد و خواننده است. اینجا مرز اثر ادبی است که هیچگاه نمی‌تواند آنچه فقط از طریق مفاهیم به بیان بیاید، در تصاویر مشخص داستانی ارائه کند. فقط در یک طبقه‌بندی عامیانه در مورد ادبیات (و همچنین در فیلم) می‌توان از رمان «قتل عام» و غیره حرف زد. مسئله چیز دیگری است. اگر چه «صد روز» بواسطه‌ی نشانه‌های ادبی موجود در آن نقد ادبی قابل قرائت سیستم ساختا نامتقارن جهانی است، اما موضوع خاص آن وجود (در شکل مشخص) و بحران وجودی «شخصیت اصلی» است. اگر چه بواسطه‌ی اثر سیستم ساختا نامتقارن بین‌المللی حضور میسیونرهای توسعه (و راوی) را می‌توان توضیح داد، اما مسئله رمان در سطح مشخص بیش از اینکه خود اثر ساختی (حضور میسیونرها، قتل عام و غیره) باشد، آگاهی نسبت به اثر و بحران انسانی است که اثر ساختی مذکور، «دوزخ سازمان یافته» را «دیده» است. به این ترتیب می‌توان حداقل دو لایه انتقادی در رمان تشخیص داد.

داستان در کل شامل چند لایه است که در هم به شکلی سیستماتیک و منسجم ادغام شده‌اند؛ علیرغم چند لایه، در کل یک نفی است، نفی جهان از هم گسیخته (آدورنو) که در آن رخداد حاکم بر کل داستان، مبین فعلیت یافتن تقابل(های) اجتماعی غیر قابل آشتی در آن است. به این اعتبار واقعیت داستانی/طراحی شده علیرغم ابهامات معمولاً موجود در داستان‌ها و در این داستان واقعیت کاذب نیست، چرا که تقابل‌های واقعی در جهان از هم گسیخته را ازاله نمی‌کند و آنان را به □□□□□□ در قالب پراکسیس شخصیت‌های داستانی قابل روئیت می‌کند و موجب شناخت هنری می‌شود. اثر مورد بحث با توجه به شکل روایت که تعیین کننده است و اثر را بدل به اثر هنری می‌کند، با تصویر پراکسیس شخصیت‌ها، روابطشان با یکدیگر و به این ترتیب با تولید تنش بین آنچه می‌توانست زیبا باشد، و واقعیت که زیبا را تحمل نمی‌کند، بدل به نقد هنری جامعه می‌شود. (دوباره در سطح خاص، سئوالات: چرا چنین شد؟/آیا نمی‌توانست طور دیگری بشود؟ مطرح می‌شوند، و در تلاش برای پاسخ به این سئوالات می‌تواند خواننده به آگاهی دست بیابد. بدین ترتیب اثر هنری دین اجتماعی خود را ادا می‌کند.)

به واقعیت داستانی در خلال تصویر کارهای روزمره و روابط بین کارکنان در بخش میسیونرهای توسعه سوئیزی، ماجرای کم و بیش یک طرفه‌ی شبه عاشقانه، روند تبدیل آدم‌های «متعارف» به آدمکش و غیره شکل داده می‌شود. وجود چند لایه داستان را بر خلاف نگاه اول پیچیده می‌کند و از گزارش یک واقعه‌ی تکان دهنده متمایز می‌کند. می‌توان در میان این چند لایه‌ی داستان یک لایه یعنی روند به نمایش نهادن روند پی بردن انسان (راوی) به کیستی و چیستی خود لایه‌ی اصلی تلقی کرد.

سئوالات داستانی برفوس صرفنظر از جواب‌های او، سئوالات سیاسی، فلسفی حاد روزگار ما نیز هستند. منجمله دو سؤال فلسفی، یکی راجع به معنای انسان و دیگری که ربط مستقیم به اولی دارد، تمایز بین معنای آنچه انسان، با فرض صادق بودنش، می‌گوید یا فکر می‌کند دارد صورت می‌دهد، و آنچه انسان واقعا می‌کند، به بیانی دقیق‌تر تمایز معنای ذهنی و عینی عمل (لوکاچ/گلدمن) یکی از سئوالات در داستان به نمایش در می‌آید. اهمیت این سؤال اخیر را نباید در روند شکلگیری بحران چه ایدئولوژیک به طور کلی و چه بحران وجودی دست کم کرد. در تنشی که این دو معنا تولید می‌کنند بحران شکل می‌گیرد. در داستان این تنش و روند شکلگیری آن تصویر می‌شود. برفوس حتی در این رابطه فراتر می‌رود، و نه فقط در باره‌ی تمایز و شکاف بین معنای ذهنی و عینی عمل انسان(ها) می‌پرسد، بلکه همین سؤال را در مورد نهادها/دستگاه نیز می‌کند. مورد اخیر در پرتو مثال بخش (یا اداره‌ی) توسعه در سفارت سوئیس، تمایز بین آنچه به عنوان سیاست و اهداف توسط سازمان مذکور اعلام شده است و آنچه واقعا کرده است و می‌کند، به شکل داستانی به بیان می‌آید. (در این لایه نقد اجتماعی سیستم نامتقارن مبتنی بر سلطه‌ی جهانی نهفته است.)

دیوید هوول (توجه شود، هوول در آلمانی معنای پوک، میان‌تهی می‌دهد) میسیونر سوئیزی «توسعه»، شخصیت اصلی و راوی دوم داستان است. در ابتدا «به نیکی اعتقاد» دارد و با این اعتقاد به رواندا می‌رود. او نمی‌خواهد «فقط یک نفر را از ورطه‌ی بدبختی»، نجات دهد، آنجا قرار است به «بهبود بشریت»، به «توسعه‌ی» مملکت کمک کند. توسعه «برای ما توسعه‌ی آگاهی انسانی تا عدالت همه‌شمول معنا داشت.» (انسان به یاد خسرو در سووشون سیمین دانشور می‌افتد که همین موضع را در مورد کمک به فرد و تغییر در سطح ساخت‌های کلان اجتماعی دارد.)

وقایع داستان اما چیز دیگری در مورد هوول می‌گویند: داستان گویا محل بررسی کیستی و چیستی خود هوول است، روایت نزول او از عرش به فرش است. گویا هوول به آنجا می‌رود تا همچون «مسیح در بیابان» با شیطان مواجه و آزمایش بشود. اعتقادات هر دو (مسیح و هوول) به آزمایش نهاده می‌شوند، چه در «صد روز» و چه در افسانه‌ی چهل روز روزه‌ی مسیح در بیابان. شیطان در این داستان بر خلاف شیطان در افسانه‌ی مسیحی یک موجود افسانه‌ای نیست، بلکه ساختها و انسان‌ها هستند که در «قتل عام» چیستی‌شان متجلی می‌شود. نمی‌خواهیم در اینجا به بحث از خودبیگانگی به معنای مارکسی کلمه (دست‌نوشته‌های ۴۴) پردازیم و بگوئیم خود ساختها که بر فراز انسان(ها) قرار دارند، محصول انسان(ها) هستند و بنا براین شیطان در نهایت فقط انسان(های) از خود بیگانه، تولید کننده‌ی ساختها است. بر خلاف مورد مسیح، بیابان بستر ملاقات با شیطان نیست، بلکه قتل عام در روآندا بستر است و همان کارکرد بیابان را پیدا می‌کند. آزمایش مسیح و دیوید هوول نتایج مشابه‌ای به بار نمی‌آورند. بر خلاف افسانه دینی در باره‌ی اسطوره مسیح نتیجه‌ی ملاقات هوول با «شیطان» آگاهی و فروپاشیدن «اعتقادات» و پی بردن به خویشتن خویش است، اگر بپذیریم که «انسان آن است که از خود می‌سازد» (سارتر). او در خلال و پایان داستان در واقع پی می‌برد، می‌فهمد به عنوان «مددکار» چه کرده است، رابطه‌ی او و «معشوقش» مورد پرسش قرار می‌گیرد، ... و اعتقاداتش را از دست می‌دهد. در انتهای داستان بر خلاف احساس اهمیتی که اول داستان دارد (ص ۱۳)، می‌فهمد «هیچ» نیست. با از دست رفتن معنای ذهنی عامیانه کارش در ابتدا، به آنچه از خود ساخته است پی می‌برد و در نتیجه «واقعا» هوول (میان‌تهی) می‌شود. نام او در عین حال مبین صفتش می‌شود. همچون قهرمان داستان فریش در هومو فابر که در نهایت جهان‌ش به هم می‌ریزد، جهان او نیز فرو می‌پاشد. در نهایت داستان بدل به یک تصویر می‌شود: انسان در بحران وجودی! این تصویر در عین حال تصویری که راوی اول داستان که در ابتدا در مقابل او نشسته است نیز می‌دهد. «یک انسان شکسته چنین به نظر می‌آید؟ ... مشکل است گفتن اینکه چطور شکسته شده است؟ در هر صورت ستون فقراتش شکسته است.» (ص ۵) هوول بدل به انسان شکسته‌ای شده است که یک «قطره‌ی» ناچیز «چای» می‌تواند تعادلش را به هم بریزد (ص ۵).

از «صد روز» که اشاره به طول «قتل عام» نیز دارد، به عنوان فاجعه در همان صفحه‌ی اول داستان یاد شده است. فاجعه اما از راه رسیده یا بر سینه‌ی مملکت نشسته بوده است، پیش از آنکه مملکت

حتی زاده شود؟ بارفوس به طور ضمنی «می‌گوید» بختک آنجا بوده است. او سطح «واقعیت» را خراش می‌دهد، این خراش در عین حال برای واقعیت داستانی سازنده است، آن را تشکیل می‌دهد، و به زبانی داستانی، بدون اینکه مرز داستان و اثر تئوریک را ازاله کند، فاجعه را در شکل خاص به نمایش می‌نهد. با یک نگاه اجمالی به تاریخ جوامع پیرامونی آفریقا در روند برآمد سیستم ساختمند نامتقارن بین‌المللی دیده می‌شود، اول جهان‌گردان/مکتشفین/راهزنان، سپس ارتشها/بنگاه‌های اقتصادی/میسوینرها، زر و زور و تزویر، و در آخر به شکل مددگران توسعه به آفریقا پا نهادند. این داستان گوشه‌ای از فعالیت آخرین حلقه در سلسله‌ی مذکور (میسوینرهای «اقتصادی») را به نمایش نهاده است. در پی اشغال رواندا به ترتیب توسط آلمان و بلژیک اواخر قرن ۱۹ در چارچوب سیستم بین‌المللی (در شکل کلونیالیستی آن)، و تبدیل رواندا، منجمله به مزرعه‌ی کشت قهوه و چای آلمان و بلژیک، مثل تبدیل کلونی‌های دیگر به مزارع یا محل تولید مواد خام مراکز هژمونیک در جهان، روابط قدرت اجتماعی (و به طور خاص در رواندا، نزاع و اختلافات توتسی/هوتو) بر پایه‌ی سیاست کلونیالیستی از طریق استفاده‌ی ابزاری از توتسی‌های عمدتاً گله‌دار بر علیه هوتوهای عمدتاً کشاورز، تشدید، تضمین و تثبیت شدند. در چارچوب این سیاست حتی اعلام شد، توتسی‌ها هوتوها دو قوم متفاوتند، با اینکه نژاد، زبان، دین و غیره‌ی یکسان داشته‌اند. بر بستر این ساخت و روابط قدرت است که سوئیسی‌ها در آنجا به عنوان میسیونر اقتصادی ظاهر می‌شوند و به زعم نویسنده در بنیاد به تحکیم روابط سلطه می‌پردازند.

راوی پیش از آزمایش، پیش از اینکه به دوزخ برسد، در درگاه دوزخ، در فرودگاه بلژیک، با کارمندان فرودگاه، که به دربانان دوزخ می‌برند، آشنا می‌شود. آنان هستند که در همان ابتدای داستان تسری امر واقعی-اجتماعی، به واقعیت تخیلی-داستانی را موجب می‌شوند. راسیسم، در اروپا موجب آشنائی او با آگاته شخصیت اصلی دیگر داستان می‌شود. هوول که جوان است و تا آن لحظه با بی‌عدالتی راسیستی عملاً مواجه نشده است، فقط آن را از خلال مطالعات ادبی‌اش می‌شناسد، در برخورد راسیستی کارمندان فرودگاه که یکی از اصطلاحات توهین‌آمیز تجار برده‌ی پرتغالی را در مورد آگاته به کار می‌برند (ص ۱۴)، شخصیت عدالت‌خواهش را به نمایش می‌نهد و مدافع عملی «شرف انسانی» می‌گردد. در عین حال این واقعه اولین اشاره به اصل سازمانی ساختار دوزخ است.

«کمک» به توسعه شغل راوی است. او در ابتدا همانند میسیونرهای بگوئیم «مومن» در دوران پیش در سیستم ساختمان جهانی در کلونی‌ها که با ازاله‌ی هویت فرهنگی-دینی مردم بومی «تصور» می‌کردند، دارند انسان را به قلمرو رستگاری هدایت می‌کنند، به عنوان منجی بشریت کارش را آغاز می‌کند. در خلال کار و زندگی در روآندا دریافتش از توسعه تغییر می‌کند. توسعه در داستان با لحنی که رد پای استهزاء در آن وجود دارد، در چند امر مداد، تلفن، خیابان، رادیو خلاصه می‌شود، تا آنچه کارکرد واقعی «کمک» به توسعه در پیرامون است، یعنی آن امر «غیر داستانی» که در یک بحث تئوریک باید به آن پرداخت، بدل به امر داستانی بشود. «به آنان اداره‌ی امور را یاد دادیم»، «با مداد لیست‌های مرگ نوشته می‌شوند»، «با تلفن دستور قتل صادر می‌شود»، گروه‌های هوتی از طریق «خیابان‌های اسفالت شده» به سمت قربانیان خود می‌روند و با «رادیو» فقط نفرت اشاعه داده و تهییج به قتل می‌شود. این چنین است که نویسنده به همین سادگی (که از فرط سادگی اعجاب برانگیز است) نتیجه‌ی یک بحث تئوریک بسیار پیچیده حول «توسعه‌ی توسعه نیافتگی» (در قرن گذشته را در جهان، بویژه در آمریکای لاتین، بین اقتصاددانان و جامعه‌شناسانی نظیر گوندر فرانگ، دوس سانتوس، سمیر امین، مارینی و غیره) را با فاصله داستانی گرفتن از بحث تئوریک بدل به امر داستانی می‌کند و به بیان می‌آورد. در قتل عام روآندا «
را به روشنی می‌توان دید، احتمالاً برفوس حتی بحث‌های تئوریک حول موضوع مذکور را نمی‌شناسد. آیا نمی‌توان تبدیل اختلاف موجود در روآندا پیش از قتل عام به قتل عام را «توسعه‌ی توسعه نیافتگی» تلقی کرد؟ جواب برفوس مثبت است. بدین ترتیب او به سؤال میسیونرهای توسعه در پیرامون چه می‌کنند؟ یک پاسخ داستانی اعجاب برانگیز که در عین حال یک قضاوت بسیار سخت را نیز در بر دارد می‌دهد. «سازماندهی جهنم.» آنان نظم موجود در کشور را تحکیم کرده‌اند که نتیجه‌اش قتل عام بوده است، که به نوبه‌ی خود چیزی نیست جز تجلی
!

«نچ» اول تمسخرآمیز و تحقیرآمیز بوده است و در پی اعتراض به

زعم آگاته بیجای هوول به راسیسم ادا و به جریحه‌دار شدن غرور هوول منجر می‌شود. با آن آگاته می‌خواسته بگوید چقدر او را مسخره یافته است (ص ۱۸۰) «نچ» دوم که علت آن کاملاً روشن نیست، در بستر مرگ، درست در لحظه‌ای که آگاته می‌میرد، ادا می‌شود. اگر چه دومی ممکن است از جنس اولی نباشد، با این همه تمام خاطرات چسبیده به اولی را احیاء می‌کند. با فرض اینکه دومی آگاهانه صورت نگرفته است، که به احتمال قریب به یقین چنین هم هست، می‌توان آن را کنایتی به یک امر دیگر تلقی کرد. به نظر می‌رسد: «الهه» سرنوشت نیز او را مسخره یافته است.

این «نچ» دوم و تمسخر در آن به هوول چیستی‌اش را تذکر می‌دهند. سقوط اروپائی خودمرکزگرا از مقام یک «منجی» به یک جانی، اگر همکاری با جانیان را نیز جنایت تلقی کنیم، تنزل از انسانی مدافع «شرف انسانی» (ص ۱۳) از مجرای انتخاب‌هایش، به یک انسان فاسد که همنشین قاتلین می‌شود، به یک قاتل «علاقه‌مند» می‌شود، برای پول با باندهای درون کمپ همکاری می‌کند، با «نچ» دوم مورد تمسخر و تحقیر قرار می‌گیرد. می‌توان گفت حتی مرگ او را تمسخرآمیز می‌یابد. خود هوول در انتها می‌پذیرد: آگاته «حق داشته است.» (ص ۱۸۰) «نچ» دوم، آنچه با انتخاب‌هایش از خود ساخته است «جوهر» او به معنای اگزیستانسیالیستی را برملا می‌کند. بر مبنای آگاهی کاذب هوول نسبت به خویش در ابتدای داستان، «نچ» اول موتور، انگیزه جستجوی آگاته توسط هوول در رواندا می‌شود. او می‌خواهد به آگاته ثابت بکند یک آدم مسخره نیست. در حالیکه نمی‌داند اساساً آگاته را دوست دارد، اما در به در به دنبال اوست. آگاته و «نچ» او هوول را به «تصرف» خود در آورده‌اند.

دومین «نچ» را می‌توان به عنوان «نچ» الهی سرنوشت تفسیر کرد. تفسیر «نچ» آگاته به معنای اخیر به انتخاب خود نام برای شخصیت داستانی توسط برفوس برمی‌گردد. آگاته اسم کوچک تیچه (تایکی) Tyche الهی یونانی سرنوشت است و از سوی دیگر واقعاً سرنوشت هوول بواسطه‌ی حضور آگاته در زندگی‌اش رقم می‌خورد و علت ماندنش در رواندا و دیدن «جهنم سازمان‌یافته» می‌شود. به نظر می‌رسد آگاته، الهی سرنوشت هوول است که در قالب یک اتفاق ظاهر شده است.

این امر به معنای این نیست که سرنوشت هوول از پیش رقم خورده است. «بخت» امکان را «آفریده» است و این اوست که باید به آن از طریق انتخاب‌هایش (به معنای سارتری کلمه) شکل بدهد و از طریق آن

در قالب عمل به خود معنا ببخشد و به «ماهیتش» شکل بدهد. هوول در اغلب مواقع حتی به لحاظ صوری مجبور نبوده است. این خود اوست که تصمیم گرفته است با همکارانش روآندا را ترک نکند و در روآندا بماند و به این ترتیب انتخاب کرده است. از همه مهمتر، آگاته را نیز انتخاب کرده است و او را پس از ورود به روآندا جستجو نموده است.

صرفنظر از نقش سمبلیک الهی سرنوشت که می‌توان در آگاته دید/ندید، اما واقعا آگاته کیست؟ یک زن فاقد هویت اروپا زده که به جز رنگ پوستش هیچ فصل مشترکی با هوتوها و مردم سرزمینش ندارد. او که هیچ نسبتی بین خود و هوتوها حس نمی‌کند، فقط می‌خواهد از روآندا بگریزد، اما بدل به قاتل توتسی‌ها می‌شود. شاید بتوان گفت می‌خواهد از خودش، از قاتل نهفته در درونش بگریزد. داستان چرائی بدل شدن آگاته به قاتل را روشن نمی‌کند. این امر را، به نظر می‌رسد، نویسنده بر عهده‌ی خواننده نهاده است. با این همه آگاته شخصیتی یک دست و یک بعدی نیست. منجمله یکی از تناقضاتی که در آگاته وجود دارد را می‌توان در ادعای زیر دید. علیرغم اینکه هویتش را مدت‌هاست از دست داده است و به این معنا کلونیالیزه شده است، بر بی هویتی‌اش، و به این معنا کلونیالیزه‌بودگی خویش آگاهی ندارد و ادعا می‌کند، نمی‌خواهد بگذارد، بدنش کلونیالیزه بشود، با این همه همخوابه‌ی هوول نیز می‌شود و بدنش را (بدون عشق یا علاقه‌ی جزئی به بیان آمده در داستان) در اختیار او، یک «انسان مسخره» نیز می‌گذارد و به این ترتیب حتی به عنوان فقط زن نیز شکست می‌خورد. باید توجه کرد، حداکثر، حتی در بهترین حالت، حتی در برابری «مطلق» هوول و آگاته، هر یک دیگری را بدل به شیء جنسی می‌کند.

اگر چه این تنها تفسیر ممکن نیست، اما روند دگردیسی و تبدیل آگاته به قاتل، را می‌توان بر اساس نشانه‌های مندرج در داستان، احتمالا بواسطه‌ی تعلق به لایه‌ی حاکم بر روآندا و خواست دفاع از برتری اجتماعی‌اش تفسیر کرد.

آیا آگاته خود روآندای بی هویت نیست؟ مبین یک مملکت «ساختگی»، یک مزرعه‌ی چای و قهوه برای دیگری نیست؟ نمی‌توان به این سؤال جواب قطعی داد. آنچه اما با قطعیت می‌توان تشخیص داد، و در این ویژگی آگاته و هوتوهای روآندا این‌همانند، آگاته در کل قربانی‌ای است که بدل به جانی می‌گردد. این ویژگی کل هوتوهاست. رمان «صد روز» این دیالکتیک را به نمایش می‌نهد. هوتوها که در سایه‌ی

سلطه‌ی کلونیالیسم مظلوم بوده‌اند، بدل به ظالم می‌گردند.

در صد روز چندین استعاره کلیدی یافت. در کنار شخصیت آگاته که می‌توان آن را، همانطور که دیده شد، استعاری تفسیر کرد، «سنقر» عنصر استعاری فوق‌العاده قوی دیگر در داستان است که برفوس باز می‌خواهد به رابطه اروپائی‌ها (به عنوان «منجی») و موضع نجات بپردازد. آیا واقعه‌ی فرعی نجات و سپس کشتن سنقر به شکلی سمبلیک رفتار حاکم و محکوم در سیستم را به نمایش نمی‌نهد؟ هوول سنقر را نجات می‌دهد ولی آن را فقط تا آنجا می‌پذیرد و از آن حمایت می‌کند که بر حسب تصورات او عمل می‌کند، آنجا که سنقر بر حسب ارزش‌ها و تصورات هوول رفتار نمی‌کند، محکوم به مرگ می‌شود و هوول او را می‌کشد.

در اینجا از تحلیل میسلند و پاول و دیگر شخصیت‌های سوئیسی و مهم داستان که بر مبنای روابطشان با بومی‌ها از یک سو و با یکدیگر از سوی دیگر می‌توان «بخش مددگری توسعه» را تحلیل کرد و به یک وجه از سؤال فوق‌الذکر پرداخت، صرف‌نظر می‌شود.

آنچه اما کل داستان را قوی می‌کند عبارت است از: در داستان خبری از یک مصالحه‌ی کاذب نیست. داستان نشان می‌دهد مصالحه‌ای که در لحظه‌ی آخر ممکن است شکل بگیرد یک توهم است.

راوی دست آگاته را در آخر در دست دارد. با خارج شدن صدای استهزاآمیز «نچ» از دهان آگاته می‌توان گفت مصالحه و اتوپی مصالحه به استهزاء گرفته می‌شوند و مهمل بودگی کل رابطه به نمایش در می‌آید. با صدائی که از دهان آگاته خارج می‌شود او □□ □□□□ در مقام راوی «جهان معاصر» می‌گوید مصالحه یک تجلی کاذب است و مرغ هستی کماکان بر «تخم مرگ در آشیان به بیضه نشسته است.» در جهان امروز علیرغم □□□□□□ □□□□□□ (و در داستان بواسطه‌ی امکان عشق به عنوان سمبل)، مصالحه میسر نیست. رابطه عاشقانه که متضمن قول خوشبختی است فقط یک تجلی گذارا است. بدین ترتیب اثر، همچون آثار مبتذل، قول خوشبختی را نمی‌دهد. زیبائی لحظه‌ای چهره‌ی خود را نشان می‌دهد و محو می‌شود. آینده‌ی برای آن وجود ندارد. در این لحظه اثر بدل به یک استعاره عمومی و تکان دهنده می‌شود. دراز و کوتاه (هوتو و توتسی) در اثر برفوس نام‌های مستعار نیروهای ویرانگر در جهان، نام‌های مستعار و تجسم اثرات ساخت‌های آنند که بر فراز سر همه قرار دارند. بدین ترتیب اثر هنری تنها تعهد خود، یعنی تعهد در مقابل حقیقت را ادا می‌کند و

از هنر کالائی، هنر موید، فاصله می‌گیرد و می‌خواهد «سیاست حقیقت» را با بیانی ادبی دنبال کند. کتاب «صد روز» گریزگاهی به معنای مارکوزه‌ای کلمه نیست که انسان بدان همچون داستان در هنر موید پناه ببرد. به آنان که برای تفنن رمان می‌خوانند توصیه می‌شود آن را در دست نگیرند، مگر اینکه گردش در وادی تامل و نقد را نیز تفنن بیا بند.

ماخذ این نوشته:

Bärfuss, Lukas, Hundert Tage, Wallstein Verlag, 6. Auflage
2009, ebook

اطلاعیه یازدهمین گردهمایی سراسری جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

شنبه و یکشنبه ۲۸ و ۲۹ می ۲۰۲۲، برابر با ۷ و ۸ خرداد ۱۴۰۱ پاریس- فرانسه

برگزاری یازدهمین گردهمایی سراسری جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

شنبه ۲۸ می ۲۰۲۲، ساعت ۱۹،۰۰ بوقت اروپای مرکزی

بحث و گفتگو پیرامون « همگرایی جمهوری خواهان، درک ها، شیوه ها و چگونگی آن

آدرس زوم چ ج د ل:

<https://us02web.zoom.us/j/82340456287?pwd=cmtLR3ZybVVHbFJWbHBISithRjRYZz09>
Meeting-ID: 82340456287
Kenncode: 682741

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

در تاریخ

۲۸ و ۲۹ مه ۲۰۲۲ - ۷ و ۸ خرداد ۱۴۰۱

در شهر پاریس برگزار می‌شود

جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران، بنا بر سنت همیشگی خود، امسال نیز در روزهای شنبه ۲۸ و یکشنبه ۲۹ مه ۲۰۲۲ برابر با ۷ و ۸ خرداد ۱۴۰۱ یازدهمین گردهمائی سراسری و سالانه خود را در شهر پاریس برگزار می‌کند.

در این نشست، با توجه به بحران عمیق تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و رشد وسیع مقاومت و مبارزات مردم در مقابل آن از یکسو و اوضاع بحرانی جهان از جمله جنگ و تجاوز نظامی روسیه علیه اوکراین از سوی دیگر، ضرورت مشارکت و همفکری فعال در شناخت و تدقیق راهکارهای مناسب برای پشتیبانی از خواستهای دموکراتیک جنبشهای اعتراضی در ایران اهمیت دوچندان پیدا می‌کند.

در این گردهمایی نیز، مانند نشستهای گذشته، اصولی چون آزادی، استقلال، جمهوری، دموکراسی، لائیسیت، برابری حقوق شهروندی، عدم تمرکز، مخالفت با مداخله قدرت‌های خارجی در تعیین سرنوشت کشور و پایبندی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر، چراغ راهنمای ما را تشکیل خواهند داد.

در روز شنبه ۲۸ می از ساعت ۱۹، بحث آزادی تحت عنوان:

“هم‌گرائی جمهوری‌خواهان ایران، درکها، شیوه‌ها و چگونگی آن”

در محل برگزاری نشست سراسری برگزار می‌شود.

آدرس لینک زوم:

<https://us02web.zoom.us/j/82340456287?pwd=cmtLR3ZybVVHbFJWbHBISithRjRYZz09>

Meeting-ID: 823 4045 6287
Kenncode: 682741

شورای هماهنگی جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک
ایران

15 مه ۲۰۲۲ - 25 اردیبهشت 1401



جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

بحث و گفتگو به مناسبت
گردهمایی سراسری

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

شنبه و یکشنبه ۲۸ و ۲۹ می ۲۰۲۲، برابر با ۷ و ۸ خرداد ۱۴۰۱ پاریس - فرانسه

برگزاری یازدهمین گردهمایی سراسری جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

شنبه ۲۸ می ۲۰۲۲، ساعت ۱۹،۰۰ بوقت اروپای مرکزی

بحث و گفتگو پیرامون « همگرایی جمهوریخواهان، درک ها، شیوه ها و چگونگی آن

آدرس Zoom چ د ل ا:

<https://us02web.zoom.us/j/82340456287?pwd=cmtLR3ZybVVHbFJWbHBISithRjRYZz09>
Meeting-ID: 82340456287
Kenncode: 682741

جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران

در آستانه برگزاری یازدهمین گردهمایی سراسری جنبش جمهوریخواهان دموکرات و لائیک ایران در روزهای ۲۸ و ۲۹ می ۲۰۲۲ برابر با ۷ و ۸ خرداد ۱۴۰۱ در پاریس، نشستی برای بحث و گفتگو پیرامون :

“همگرایی جمهوریخواهان ایران، درک ها، شیوه ها و چگونگی آن”

برگزار می شود.

ما همگان را به شرکت در این رایزنی برای یافتن راه های مشترک همگرایی و همکاری نیروهای جمهوریخواه ایران در خارج از کشور دعوت می کنیم.

شنبه ۲۸ می ۲۰۲۰ برابر با ۷ خرداد ۱۴۰۱

از ساعت ۱۹ به وقت اروپای غربی

در صورتی که نمیتوانید در این برنامه حضور پیدا

کنید، از راه زوم نیز می‌توانید در بحث و گفتگو شرکت نمائید.

آدرس لینک زوم (شنبه 28 می 2022، ساعت 19: همگرایی جمهوری خواهان):

<https://us02web.zoom.us/j/82340456287?pwd=cmtLR3ZybVVHbFJWbHBISitHRjRYZz09>

Meeting-ID: 823 4045 6287
Kenncode: 682741

شورای هماهنگی جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

۹ می ۲۰۲۲



جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک ایران

نیروهای روس در اوکراین مرتکب

جنايات جنگي شده اند

اطلاعيه سازمان عفو بين الملل

جمعه 6 می 2022



سازمان عفو بين الملل روز جمعه 6 می 2022 اعلام کرد شواهد قانع کننده ای وجود دارد مبني بر اينکه نيروهای روسی در ماه های فوریه و مارس (اسفند و فروردین) در منطقه ای در نزديکی پایتخت اوکراین، مرتکب جنايات جنگي از جمله اعدام غیرقانونی غیرنظامیان



شده اند.

این سازمان همچنین در گزارشی تاکید کرد که غیرنظامیان در جریان تهاجم روسیه به کی یف، از سوی نیروهای روس هدف شلیک گلوله و شکنجه قرار گرفته اند.

«دوناتلا روورا» مشاور ارشد بخش پاسخ به بحران عفو بين الملل در یک کنفرانس خبری در کی یف گفت: اینها حوادث مجزا نیستند، بلکه بخشی از الگویی

هستند در هر کجا که نیروهای روسی کنترل شهر یا روستایی را در اختیار گرفتند.

وی افزود اطلاعات گردآوری شده از سوی این گروه می تواند زمانی در آینده برای محاکمه عاملان مورد استفاده قرار گیرد.

مقام های اوکراینی مدعی اند بیش از ۹ هزار جنایات بالقوه جنگی را از سوی نیروهای روس در دست بررسی دارند. دادگاه بین المللی کیفری نیز ادعای جنایات جنگی را مورد رسیدگی قرار می دهد.

در گزارش عفو بین الملل قید شده که نیروهای روسی مرتکب جنایات جنگی در شهر بوچا شده اند که از جمله آن، کشتارهای غیرقانونی متعدد بوده است.

این سازمان یادآور شد که ۲۲ مورد کشتارهای غیرقانونی در بوچا و مناطق همجوار را به دست نیروهای روسی ثبت کرده است که اکثر این موارد، اعدام های غیرقانونی آشکار بوده اند.

عفو بین الملل همچنین در گزارش خود آورد حملات هوایی روسیه به هشت منطقه مسکونی در شهر بورودیانکا که منجر به کشته شدن دستکم ۴۰ غیرنظامی شد، حملاتی نامتناسب، خالی از تبعیض و جنایات جنگی آشکار بوده است.

این گزارش افزود: نیروهای روسی نمی توانند ادعا کنند از اسکان غیرنظامیان در ساختمان های هدف قرار گرفته، بی اطلاع بوده اند.

ولادیمیر پوتین رئیس جمهوری روسیه روز ۲۱ فوریه ۲۰۲۲ (دوم اسفند ۱۴۰۰) با انتقاد از بی توجهی غرب به نگرانی های امنیتی مسکو، استقلال جمهوری های خلق دونتسک و لوگانسک را در منطقه دونباس به رسمیت شناخت.

پوتین سه روز پس از آن، پنجشنبه ۵ اسفند نیز عملیاتی نظامی که آن را «عملیات ویژه» خواند،

علیه اوکراین آغاز کرد و به این ترتیب روابط پرتنش مسکو-کیف به رویارویی نظامی تغییر وضعیت داد. درگیری‌ها در اوکراین و واکنش‌ها به اقدام روسیه همچنان ادامه دارد.

برگرفته از سایت تحلیلی عصر ایران

دانش و اعتقاد



هما یون مهمنش

پایه گذار جمهوری اسلامی اقتصاد را "مال خرد" و دانشگاه را خطرناکتر از بمب خوشه ای میدانست. دشمنی با آموزش علوم، دانشگاه و دانش امروزی با استثنائاتی مانند فن آوری



تسلحاتی از ویژگی های این نظام است. جمهوری اسلامی اگر بر فریب استوار نباشد، در بهترین حالت بر اساس اعتقاد (و نه دانش!) اداره میشود. هدف این نوشته طرح ملاحظاتی در باره اهمیت مدیریت جامعه بر اساس دانش امروز بشر و تفاوت آن با حکمرانی بر اساس اعتقاد است. تفاوتی که میتواند علل شکستهای پی در پی جمهوری اسلامی در تحلیل از وضعیت و حل مشکلات جامعه را توضیح دهد.

نقش ادیان

استفن هاوکینگ در باره نقش امروز ادیان مینویسد: "ادیان در گذشته کوششی بودند برای پاسخ به سوالهایی که برای همه ما مطرح اند. مدتها پیش پاسخ همیشه این بود که: خدا یا خدایان همه چیز را خلق کرده اند. انسانها به موجوداتی ماوراء طبیعت باور داشتند تا پدیده های طبیعی مانند رعد و برق، طوفان، خسوف و کسوف را برای خود قابل توضیح کنند. اما با مرور زمان و پیشرفت علوم و فن آوری بشر قادر شد به سوال هایی پاسخ بدهد که قبلا در انحصار دین بودند [1]."

به نظر نگارنده هنوز سوالهایی مانند وجود خدا، فلسفه پیدایش انسان و امثالهم وجود دارند که از حیطه شناخت بشر امروزی خارجند. سوال هایی که ادیان کوشش میکنند به آنها پاسخ گویند. ضمن اینکه این پاسخ دهی نه با روش های پژوهش علمی بلکه بر اساس باور، حدس و گمان، تصور، خرافات، اعتقاد یا روایتی از متون دینی صورت میگیرد. یک ضرب المثل آلمانی میگوید "اعتقاد دانش نیست".

کوشش برای پاسخ به "سوالهای بزرگ" امری طبیعی است اگر تفاوت آن با تحقیق علمی فراموش نشود و مضافا دین و مذهب امر خصوصی انسانها تلقی شوند.

مشکل وقتی پیدا میشود که نهادها و ارگانهای دینی که برای حفظ و اشاعه دین و روایات مذهبی بوجود آمده اند نه تنها خود را پاسدار آن روایات و

باورها میدانند بلکه همچنین کوشش میکنند آنها را به عنوان حقایق ابدی و احکام جاودانه جلوه داده، زندگی انسانها و جوامع امروزی را بر اساس آن بنا نهند. نهادهای دینی در طول زمان اغلب به امکانات گسترده و آزادی عمل کم نظیری دست یافته [2] و به ارگانهایی تبدیل شده اند که در حیات سیاسی کشورها و زندگی مردم بدون هرگونه کنترل دموکراتیک از سوی ایشان ایفای نقش میکنند. از جمهوری اسلامی، طالبان، داعش و القاعده و اقدامات جنایتکارانه آنان که بگذریم، نقش نهادهای دینی حتی در برخی کشورهای توسعه یافته به حدی است که برای نمونه پس از افشاء تجاوز متولیان دینی به نوجوانان در کلیسا، کمتر دادگاهی در این کشورها جرات محاکمه متهمان به این تبه کاری ها را به خود میدهد.

کوشش این نهادها برای دخالت در حیات سیاسی و زندگی مردم، گاه مانند ایران و افغانستان با کوشش برای گرفتن قدرت سیاسی، استقرار دین دولتی و اعمال زور و ارباب برای حفظ اعتقاد مردم به دین توأم میشود. حکومتهای دینی عموماً دیکتاتوری های تمامیت خواهی مانند داعش، جمهوری اسلامی یا امارت طالبان در افغانستان هستند که خود را نمایندگان خدا روی زمین و قیم انسانها میدانند، در خصوصی ترین زوایای زندگی مردم دخالت میکنند و میخواهند کشورها را بر اساس اعتقادات مذهبی بنیادگرایانه خود و الگوهای اعصار گذشته و نه بر اساس دانش امروزی اداره کنند.

نقش علوم

دانش بشر در 500 سال گذشته رشد فوق العاده ای داشته است. امروز به دستگاههایی دسترسی داریم که انسانها در نقاط مختلف جهان را با صوت و تصویر به هم وصل میکنند. پیشرفت ها در خلاء صورت نگرفته بلکه عموماً برای حل مشکلات روز انسانها و جوامع بشری در مقاطع زمانی مختلف بوده اند. به عبارت دیگر ناتوانی در بهره گرفتن از دانش روز از مهمترین عوامل عدم توسعه کشورها بوده است. در عصر

کنونی پیشرفت علوم چنان سریع است که نحوه زندگی انسانها در یک دهه با دهه های پیشین آن تفاوت های چشم گیر دارد.

یووال نواح هراری در کتاب مشهور خود "انسان خردمند" رشد سریع علم در 500 سال گذشته را انقلاب علمی مینامد. به گفته او "انقلاب علمی" در دوران روشنگری و زمانی صورت گرفت که دانشمندان اصل را بر نادانی قرار دادند و تنها آن تئوری هایی را به عنوان علم پذیرفتند که توسط تجربه و آزمایش، تایید یا با منطق از آنها استنتاج میشد. از آن پس آنها کوشش کردند که از دخالت اعتقادات و باورها در پژوهشهای علمی جلوگیری کنند و به این ترتیب علوم را بر اصول ثابت شده و پایه های محکم قرار دادند.

وی مینویسد: "انقلاب علمی انقلابی در علوم نبود بلکه انقلاب در نادانی بود. بزرگترین کشفی که انقلاب علمی با آن شروع شد شناخت این واقعیت بود که ما انسانها مالک حقیقت نیستیم و اینکه ما برای مهمترین سوال ها پاسخی نداریم. ادیان پیشامدرن مانند اسلام، مسیحیت، بودیسم یا کنفوسیوس ادعا میکردند که دانستنی ها در مورد جهان همه معلومند. خدایان یا خدای توانا یا خردمندان گذشته به حقیقت و تمام پاسخ ها دست یافته بودند و آنها را در نوشته ها یا روایات شفاهی برای ما باقی گذاشته اند. کسب دانش به معنی مطالعه دقیق این میراث تلقی میشد و غیر قابل تصور بود که انجیل، قرآن یا فداس (روایات شفاهی در هندوئیسم که بعدها کتبی شدند) دانستنی مهمی را در باره جهان از قلم انداخته باشند و اینکه کار انسانهای فانی میتواند این باشد که این رازها را از این میراث بیرون کشیده و فاش کنند" [3].

در این مدت نه تنها در زمینه فناوری و علوم سخت مانند فیزیک، شیمی، ریاضیات و نجوم بلکه پا به پای آنها ولی شاید نه آنقدر مشهود برای همه، علوم نرم مانند حقوق، اقتصاد، اخلاق و سیاست نیز متحول

شده اند که اینجا به سبب نقش‌آشان در بحث حاضر به آنها اشاره کوتاهی میشود. در پاورقی به برخی ویژگی‌های دانش امروز توجه داده میشود [4] [5].

در زمینه حقوق

یک نمونه برجسته از پیشرفت در دانش حقوق، اعلامیه جهانی حقوق بشر است که حاصل تفکر، تجربه و تلاش هزاران حقوق‌دان میباشد که در سال 1948 به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسیده و پس از آن ملحقاتی نیز به آن اضافه شده است. این سند برای انسانها، فارغ از جنسیت، اصل، نسب و زادگاه و باورهای دینی و ... خواهان برابری در مقابل قانون است، حق حاکمیت ملت‌ها، آزادی بیان، فکر و عقیده، حق مقاومت مدنی و بدور از خشونت را به رسمیت میشناسد، متهم را تا زمانی که جرمش ثابت نشده بیگناه میدانند، آزادی اجرای مناسک دینی برای همه ادیان قائل است همچنانکه حقوق دین‌ناباوران را نیز محترم میشمارد و هرگونه جنایت علیه انسانها و جنایات جنگی را محکوم میکند. امروز یکی از معیارهای پیشرفت انسانی و اخلاقی جوامع درجه رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط آنان است.

در مقابل قوانین قصاص حدود 1200 سال پیش توسط فردی به نام الشافی (767-820) تدوین شدند [6]. امروز هر انسانی که فکرش با یک ایدئولوژی جزمی مسخ نشده و از حد اقل خرد بهره‌مند باشد میداند که استفاده از دانش حقوق 1200 سال پیش که مجازات‌های ضد انسانی سنگسار، بریدن دست، زدن شلاق و قصاص بجای احترام به حقوق بشر امروزی هیچگونه توجیهی ندارد. حاکم ساختن این قانون مصداق کوشش متولیان و بنیادگرایان دینی برای تحمیل اعتقادات خود و روایات دینی به جامعه است.

در زمینه اقتصاد

اقتصاددانان نیز در تمام دوران بیکار نبوده‌اند و دانش اقتصاد را از جمله با هدف ارائه مدلی که

رفاه اقتصادی با ثبات و عدالت برای همه را پیوند دهد، پا به پای رشد تولید و تکامل اقتصادی به پیش برده اند [7]. اقتصاد جهان امروز سیستم پیچیده (komplexe Systeme) ایست [8] که با همه کم و کاستی هایش معیشت چند میلیارد انسان را تنظیم میکند. از خواص مهم سیستم های پیچیده در هم تنیدگی آنها و این خاصیت است که هر تغییر در یک بخش در بخش های متعدد دیگری از سیستم نیز تغییراتی را بدنبال دارد که میتوانند بلافاصله مشهود نباشند و لازم است قبل از هر اقدام برای حل یک مشکل همه اثرات، مستقیم و جانبی، کوتاه و درازمدت آن اقدام محاسبه و لحاظ شوند.

در جمهوری اسلامی که الویت های اقتصادی بر اساس اعتقاد حکومتمیان و منافع ایشان و نه رفاه اقتصادی همراه با ثبات و عدالت تعیین کننده است،

1. کنترل درآمدهای جامعه در اختیار و انحصار روحانیون حکومتی است تا بتوانند درآمدهای کشور را صرف تحقق اعتقادات خود نمایند،
2. وابستگان به حکومت و اعوان و انصارشان توانسته اند در این چهار دهه به ثروتهای نجومی دست یابند؛ ولی فقیه، سپاه پاسداران و بنیادهائی مانند آستان قدس رضوی و قرارگاه سازندگی خاتم الانبیاء به تدریج بخش های بیشتری از اقتصاد کشور را به زیر سلطه خویش در آورده اند و
3. اقتصاد کشور را به چنان سیاه روزی کشانده اند که علیرغم سرمایه های عظیم انسانی، درآمدهای هنگفت ناشی از نفت و دیگر منابع زیر زمینی و طبیعی، اکثریت جامعه به فقر و فلاکتی کم نظیر دچار شده است.

در زمینه مدیریت

موضوع علوم سیاسی و دانش مدیریت امروز، متکی بر علومى مانند تاریخ، جامعه شناسی، فلسفه، ریاضیات، اقتصاد، آمار، روانشناسی، علوم انسانی و تفکر

سیستمی یافتن راههای مناسب برای حکمرانی خوب،
برقراری صلح، ایجاد رفاه، امنیت و آزادی برای
آحاد جامعه و کاهش فاصله میان دولت و ملت است.

اینکه هر یک از ما به راحتی در باره سیاست و
مدیریت جامعه نظر میدهیم نباید ما را از این نکته
غافل کند که سیاست نیز یک رشته علمی است و به
آموزش و کسب آگاهیهای لازم نیاز دارد. در کشورهای
توسعه یافته علاوه بر امکان آموزش علوم سیاسی،
توانایی های مورد نیاز در زمینه هایی مانند فن
مذاکره، فن تنش زدایی از گفتگو، فن برخورد با
موقعیت های بحرانی و حفظ صلح جداگانه آموزش داده
میشود.

بهره گرفتن از دانش متخصصان علوم در تمام رشته ها
برای تصمیم گیری و پیشبرد امور از ویژگی های علم
مدیریت است. خلاصه آنکه مدیریت موفق جوامع بشری
امروز بدون بهره گیری از دانش، آگاهی و فنون لازم
به سختی قابل تصور است.

بزرگترین دروغ جمهوری اسلامی نمایندگی خدا روی
زمین توسط ولی فقیه است که اگر برای فریب مردم
نباشد، اعتقاد جمعی کوچک است. ولی فقیهی که خود
را قیم مردم میداند، در پارانوهای خویش بشر
میبرد، با مشکلات واقعی کشور و مردم بیگانه است،
هیچگونه پاسخگویی در مقابل مردم ندارد و ایران را
نه بر اساس خواست و نیازهای صاحبان واقعی آن و
دانش مدیریت بلکه بر اساس تخیلات، افکار و
اعتقاداتش اداره میکند که نتیجه اش وضعیت فاجعه
آمیز کشور، جنگ، تنش زایی دائمی و فقر و فلاکت
میلیونها ایرانی بوده است.

در زمینه اخلاق

رشته قابل توجه دیگر که تفاوت دانش و اعتقاد در
آن برجسته است، دانش اخلاق است.

فیلسوف معروف آلمانی کانت دین را به عنوان
مهمترین نیروی اخلاق میشناخت. اما به نظر میرسد

رفتاری که در این میان مردم جهان از متولیان کلیسا، جمهوری اسلامی، داعش، القاعده و طالبان دیده اند، مرجعیت اخلاقی آنها نیز مورد سوال قرار گرفته باشد. به هر دلیل دانش اخلاق امروز مستقل شده و مانند علوم دیگر قدم های بزرگی از جمله تحت تاثیر وقایع بزرگ جهان برداشته است. جنگ های اول و دوم جهانی، ساختن و بکار گرفتن سلاح های اتمی و همچنین جنگهایی که امروز در خاور میانه و اوکراین شعله ور هستند نشان میدهند که پیشرفت در علوم طبیعی و رشد صنعت و تولید تسلیحات بدون پیشرفت همپای آن در اخلاق (Ethik) انسانها و جهان را با چه خطرات عظیمی روبرو میکند. همچنین شاهدیم که بدون پیشرفت و بکار گرفتن اخلاق، پیشرفت در علوم طبیعی و رشد صنعت و تولید چگونه محیط زیست و اکولوژی کره زمین را به خطر انداخته است. امروز فلاسفه خواهان بکار گرفتن الزام آور ارزشهای اخلاقی جهانی هستند و معتقدند که اخلاق توان آن را دارد که در "تاریکترین دورانها" نیز به پیشرفت خود ادامه دهد [9].

اخلاقی که تحت عنوان دین و اعتقاد به گردانندگان جمهوری اسلامی اجازه میدهد که شنیع ترین جنایات، بزرگترین کشتارها، بی عدالتی ها، اختلاس ها و دزدی ها را مرتکب شوند و بزرگترین دروغها را بگویند، نقطه مقابل دانش اخلاق است که موضوعش تحقق کرامت انسانی، عدالت، بهبود زندگی مردم، حفظ محیط زیست و راههای تحقق خوشبختی کلیه آحاد جامعه است.

اعتقاد رو در روی دانش

متولیان و نهادهای دینی توضیحی برای تفاوت ها میان روایات و اعتقادات دینی و دانش بشر که انسان امروزی را قانع کند ندارند. به این جهت ابراز هر گونه انتقاد به دین یا پرسش های اساسی از آن را بی دینی قلمداد میکنند تا منقدان را خاموش و مجبور به پذیرش بدون چون و چرای معتقدات خود نمایند. هم به این دلیل بشدت با کسب دانش و علوم امروز مخالفند.

این واقعیت که امروز جمهوری اسلامی، داعش، طالبان و القاعده تنها راه گسترش قرائت مورد نظرشان از اسلام را گرفتن قدرت سیاسی و اعمال زور حکومتی و نه کوشش برای اقناع مردم می بینند، حکایت از آن دارد که آنها در ضمیر ناخودآگاه خود، میدانند که با پاسخهای همیشگی قادر به اقناع مردم نیستند و برای حفظ بقای خود باید به راههای دیگری مانند گرفتن قدرت دولتی برای تحمیل اعتقادات خود به مردم، توسل جویند.

پیوند علوم با یکدیگر و لزوم رشد موزون جامعه

در کنار بحث در باره تفاوت علم و اعتقاد اشاره به لزوم رشد موزون جامعه بر اساس علوم ضروری است چون این تصور وجود دارد که میتوان برای نمونه در زمینه اقتصاد یا فناوری مدرن بود ولی مثلاً به دانش حقوق یا مدیریت امروز بی توجه ماند. رشد سریع در یک بخش و عدم رشد بخش یا بخش های دیگر به معنی رشد ناموزون جامعه است. چنین جامعه ای به موجودی میماند که پیکری غول آسا ولی مثلاً سری فوق العاده کوچک داشته باشد.

علوم در طول زمان پا به پای یکدیگر برای حل مشکلات انسانها و جوامع بشری تکامل یافته اند و پیشرفت در یک بخش برای اینکه پایدار باشد به رشد در تمام بخش های دیگر نیاز دارد. به عبارت دیگر رشد موزون و تکامل همه جانبه و هماهنگ توانایی های جامعه پیش شرط حفظ ثبات و سلامت است.

اگر برای نمونه در صنعت و فناوری بر دانش امروز پیشرفت داشته باشیم ولی به مدیریت مدرن، اخلاق، حقوق انسانی و سایر بخش های دانش امروزی بی اعتنا باشیم، رشد موزونی نخواهیم داشت.

همانطور که شکوفایی اقتصادی نیاز به محیط کار و کسب مناسب و امنیت حقوقی دارد، نمیتوان در جایی که امنیت حقوقی وجود ندارد انتظار شکوفایی اقتصاد

و تولید را داشت.

مثال دیگر تجربه مقابله با بیماری کروناست. دیدیم که تولید واکسن مطابق با دانش ویروالوژی امروز همانقدر مهم است که دانش پزشکی و دانش مدیریت درست جامعه و رعایت شفافیت. حتی عدم توجه به یکی از این رشته ها میتواند باعث اختلال در ارگانیزم جامعه و تهدیدی برای ثبات آن باشد.

رژیم گذشته به توسعه اقتصادی و پیشرفت در زمینه های دیگر توجه داشت اما به قانونمداری، و رعایت حقوق و آزادی های شهروندان بی اعتنا بود و مانع تکامل سیاسی جامعه شد. نتیجه این شد که جامعه از نظر رفاه اقتصادی و برخی زمینه های دیگر تنومند بود ولی از نظر سیاسی سری کوچک داشت. کمبودی که باعث شد در پی نارضایی های شدید مردم که برای حقوق و آزادی های خود قیام کردند، راهزنان و فریبکارانی چون آقای خمینی بتوانند مردم را فریب دهند و با استفاده از اعتقادات دینی و عادات کهنه ایشان نظامی به مراتب ضد آزادی تر را بر کشور حاکم سازند.

هما یون مهمنش

19 اردیبهشت 1401 برابر ۹ مه 2022
hmehmaneche@t-online.de

<http://homayoun.info>

Stephen Hawking, kurze Antworten auf große Fragen, [1]
Klett-Cotta Verlag, 12. Auflage, 2018, ISBN
978-3-608-96376-2

[2] خلفای اسلام و شاهان بعد از اسلام نیز عموماً از دین به عنوان ابزار تحکیم قدرت خویش و پیشبرد جنگها بهره می‌گرفتند و امروز هم ما شاهد حکومت ولی فقیه (خلیفه) در ایران و حکومت های اسلامی در برخی کشورها هستیم که قدرت حکومتی را به دست گرفته

اند.

در اروپای قرن چهارم میلادی امپراطور روم مسیحیت را دین رسمی اعلام کرد. به این ترتیب کلیسا به قدرت عظیمی تبدیل شد که حدود 10 قرن بر اروپا تسلط داشت و با شروع عصر روشنگری قدرت آن تا حدی کاهش یافت. در غالب کشورها پادشاهان نیز به پشتیبانی نهادهای دینی برای پیشبرد اهداف خود نیاز داشتند و از آن برای مشروعیت بخشیدن به جایگاه و اقدامات خود استفاده میکردند. پادشاه و نهادهای دینی عموماً متحد عمل میکردند.

Yuval NOAG Harari, Eine Kurze Geschichte der Menschheit, [3]
7. Auflage, ISBN 978-3-570-55269-8, Pantheon Ausgabe 2015

[4] وقتی از دانش صحبت میکنیم که نتایج مشاهدات در یک یا چند تئوری تنظیم شده باشند.

دانش امروزی جزمیت ندارد. دانشمندان هیچگاه ادعا نمیکند که به حقیقت محض دست یافته اند زیرا میدانند که آنچه امروز به عنوان بهترین تئوری در رشته ای تلقی میشود، فردا میتواند

توسط اکتشافات جدید مورد سوال قرار بگیرد. در این صورت تئوری تصحیح و یا کاملاً رد میشود.

اکتشافات جدید میتواند به ایجاد تئوری های جدید بیانجامد که تئوری های قبلی را جایگزین یا تصحیح میکنند. برای نمونه نیوتون در سال 1687 کتابی منتشر کرد که در آن مشاهداتش را در تئوری جاذبه تنظیم کرد. این تئوری میتوانست همانطور که سرعت افتادن یک سیب بر زمین را قابل محاسبه میکرد نیروی جاذبه اجرام آسمانی را نیز در صورت روشن بود وزن هر کدام و فاصله آنها نیز محاسبه کند. با وجود این در اواخر قرن نوزدهم دانشمندان آزمایش هایی کردند که با تئوری نیوتون قابل توضیح نبود، سبب انقلاب جدیدی در علم فیزیک شد و به ارائه تئوری نسبیت (اینشتین) و مکانیک کوانتوم (پلانک) انجامید. این دو تئوری هم در فواصل بسیار کوچک (10 به قوه منهای 33 سانتیمتر) نتایج متفاوتی ارائه میدهند و دانشمندان اذعان میکنند که هنوز توضیحی برای این تفاوتها ندارند. این روش تحقیق امروز منحصر به فیزیک یا علوم طبیعی نیست بلکه در همه علوم مورد استفاده قرار میگیرد.

کانت اولین اندیشمندی بود که به محدودیت علوم اشاره کرد:

“اینکه انسان به پاسخ مطمئنی دست نمی یابد به جوهر خرد انسان مربوط میشود که قادر نیست به پشت جهانی که می بیند برود و به اعماق آن نگاه کند.” و در جایی دیگر: “واقعیت خودش را هیچگاه آنطور که هست به بشر نشان نمیدهد، بلکه آنطور جلوه میکند که توانایی شناخت خاص ما امکان احساس آن را به ما میدهد. ما اشیاء را نه آنطور که هستند بلکه آنطور که خود را به ما نشان میدهند درک میکنیم” (Wilhelm Wischedel: Die Philosophische Hintertreppe, dtv-Verlag, 1966, 1973, USBN 3-423-01119-x). هر قدر وسعت دانش فرد بیشتر باشد وی بیشتر به محدودیت دانش خویش واقف است (ابن سینا: تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم).

[5] همایون مهنش، مدل های فکری، خرداد ۱۳۸۳ ،
<https://homayoun.info/?p=378>

Albert Hourani, Die Geschichte der arabischen Völker, s. [6]
Fisher Verlag, 5. Auflage, ISBN 3-10-031830-7, Seite 99

<https://library.fes.de/pdf-files/wiso/08628.pdf> , [7]
Soziales Wachstum, Leitbild einer fortschrittlichen
Wirtschaftspolitik

[8] همایون مهنش، سیستم های پیچیده و تفکر سیستمی، شهریور
<https://homayoun.info/?p=1021> 1396

Markus Gabriel, Moralische Fortschritt in dunklen [9]
Zeiten, Universale Werte für das 21. Jahrhundert, Ullstein
Verlag Dezember 2021, ISBN 978-3-548-06509-0